



پیش‌ها و پانچ‌ها

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌ها شیخ خیر الانبیا حفظه الله تعالی

موضوع:

عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ پیامبر خاتم؛ ویژگی‌های پیامبر خاتم

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

نویسنده: سید مهدی سمیعی

تاریخ: ۱۳۹۹/۳/۲۹

لطفاً در مورد شق القمر توضیح دهید. آیا واقعیت دارد؟ من از مفسری پرسیدم و او گفت که چنین اتفاقی نیفتاده و آیهی «انْشَقَّ الْقَمَرُ» در قرآن، اشاره به قیامت است. همچنین، بفرمایید که معجزات دیگر پیامبر اکرم غیر از قرآن چیست؟ برخی گمان می‌کنند که معجزه‌ی دیگری غیر از قرآن برای او وجود نداشته است و برخی هم او را پیامبری بدون معجزه می‌شمارند.

پاسخ

تاریخ: ۱۳۹۹/۴/۷

تشکیک در وقوع شق القمر به عنوان معجزه‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وسوسه‌ای است که از دیر باز توسط کافران، منافقان و کسانی که در دل‌هاشان مرضی است، مطرح بوده، ولی حقیقت این است که دلیلی برای انکار وقوع آن وجود ندارد؛ چراکه عقل وقوع آن را غیر ممکن نمی‌داند و قرآن و سنت از وقوع آن خبر داده‌اند. توضیح آنکه از یک سو، شکافته شدن یک جسم، صرف نظر از اینکه چه اندازه بزرگ باشد، مستلزم تناقض یا تضاد یا دور یا تسلسل یا محال عقلی دیگری نیست و از سوی دیگر، شکافته شدن صخره‌های سترگ و پوسته‌ی زمین در زلزله‌های مهیب مشهود است و ستاره‌شناسان از انفجار و تکه تکه شدن سیارات و ستارگان عظیم در آسمان خبر می‌دهند و با این اوصاف، جایی برای استبعاد شکافته شدن ماه که قطر آن تنها حدود ۳۴۷۶ کیلومتر است و مساحت آن از مساحت قاره‌ی آسیا کمتر است، وجود ندارد؛ همچنانکه عدم یافتن اشاره‌ای به آن در متون غیر اسلامی مربوط به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دلیلی کافی بر عدم وقوع آن محسوب نمی‌شود؛ چراکه مسلماً بسیاری از این متون باقی نمانده‌اند و متون معدود باقی مانده نیز جامع همه‌ی حوادث مهم زمینی و آسمانی نیستند و با این وصف، نمی‌توان گفت که هر چه در آن‌ها یافت نمی‌شود، واقع نشده است؛ خصوصاً با توجه به اینکه شکافته شدن ماه، به صورت غیر منتظره و در پاسی از شب و تنها به مدت چند دقیقه واقع شده است

www.alkhorasani.com

بَیِّنَاتُ الْإِسْلَامِ مِنْ مَنَاصِبِهَا شَمْعُ خِزَانَةِ حَفْظَةِ اللَّهِ تَعَالَى

و با این وصف، عجیب نیست که از دید اکثر مردم در سرزمین‌های دیگر پنهان مانده باشد؛ خصوصاً با لحاظ اختلاف افق و احتمال وجود موانع طبیعی مانند ابر، کوه و جنگل در بسیاری از سرزمین‌های دیگر. در این میان، اگر معدودی نیز به صورت اتفاقی و پراکنده آن را دیده و بعداً برای دیگران نقل کرده باشند، چه بسا با انکار و استهزاء آنان مواجه شده‌اند؛ چراکه باور کردن چنین رویداد غریب و بی‌سابقه‌ای، خصوصاً بدون اطلاع از علت آن و در زمانی که عکس، فیلم، رسانه و ابزارهای ارتباط از راه دور وجود نداشته، آسان نبوده و این نیز می‌توانسته است در عدم ثبت آن مؤثر بوده باشد؛ چنانکه ما خود اگر روزی از خواب بیدار شویم و از دوست یا خویشاوند یا همسایه‌ی خود بشنویم که دیشب ماه را در آسمان دیده که بدون هیچ علت مشخصی دو نیم شده و سپس به حالت قبل بازگشته است، به احتمال فراوان باور نخواهیم کرد و به او خواهیم گفت که خیالاتی شده است! همچنانکه هر از چند گاهی، گزارشی از مشاهده‌ی اشیاء ناشناس پرنده یا پدیده‌های غیر طبیعی در آسمان توسط مردم به گوش می‌رسد، ولی هیچ یک از دانشمندان آن را جدی نمی‌گیرد و با آن به مثابه‌ی یک رویداد مهم واقعی که ارزش ثبت کردن را داشته باشد برخورد نمی‌کند. بنابراین، عدم وجود گزارشی درباره‌ی شکافته شدن ماه در چند متن غیر اسلامی که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جا مانده است، به هیچ وجه نمی‌تواند گواهی بر عدم وقوع آن محسوب شود. فارغ از اینکه برخی، از وجود اشاراتی به آن در میان غیر مسلمانان خبر داده‌اند؛ چنانکه به عنوان نمونه، ابن کثیر نوشته است: «قَدْ ذَكَرَ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْمُسَافِرِينَ أَنَّهُمْ شَاهَدُوا هَيْكَلًا بِالْهِنْدِ مَكْتُوبًا عَلَيْهِ: إِنَّهُ بُنِيَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي انْشَقَّ الْقَمَرُ فِيهَا»؛ «چندین تن از مسافران گفته‌اند که در هند مجسمه‌ای را دیده‌اند که بر آن نوشته شده بود: در شبی ساخته شد که ماه در آن به دو نیم گشت».

چیزی که مهم است و کفایت می‌کند، انعکاس این رویداد در قرآن و سنت است؛ چراکه قرآن در سوره‌ی قمر به وضوح از وقوع آن و تکذیبش توسط کافران خبر داده و فرموده است: «افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۚ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۚ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ»؛ «قیامت نزدیک شد و ماه به دو نیم گشت و چون معجزه‌ای بینند روی برتابند و گویند که سحری گذرا است و تکذیب کردند و از اهواء خود پیروی نمودند و هر چیزی را قرارگاهی است». هیچ شکی نیست که ظاهر از این آیات، وقوع شق القمر است؛ زیرا کلمه‌ی «انْشَقَّ» در آیه‌ی نخست، فعل ماضی است که دلالت بر وقوع فعل در گذشته دارد و در آیه‌ی دوم و سوم، از «رؤیت» یک «آیه» یعنی معجزه و سپس «تکذیب» آن توسط کافران سخن گفته شده و با این وصف، ادعای برخی مبنی بر اینکه مراد، شکافته شدن ماه در روز قیامت است، با ظاهر قرآن سازگار نیست،

۱. البدایة والنهایة لابن کثیر، ج ۸، ص ۵۶۴

۲. القمر / ۱-۳

در حالی که ظاهر قرآن حجت است و تأویل آن جز در صورتی که اخذ به آن ممکن نباشد، جایز نیست. به علاوه، بسیاری از صحابه مانند علی بن ابی طالب، عبد الله بن مسعود، جبیر بن مطعم، انس بن مالک، عبد الله بن عباس، عبد الله بن عمر و حذیفه بن الیمان از وقوع این معجزه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده‌اند؛ چنانکه به عنوان نمونه، گفته‌اند: «إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ الْقَمَرَ شَقَّتَيْنِ، حَتَّى رَأَوْا حِرَاءَ بَيْنَهُمَا»؛ «اهل مکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که به آنان معجزه‌ای نشان دهد، پس ماه را برایشان به دو نیم کرد، تا اینکه کوه حراء را میان آن دیدند» و گفته‌اند: «بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمِنًى إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلَقَتَيْنِ، فَكَانَتْ فِلَقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ، وَفِلَقَةً دُونَهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اشْهَدُوا»؛ «ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منا بودیم که ماه به دو نیم شد، نیمی از آن در یک سوی کوه قرار گرفت و نیمی از آن در سوی دیگر، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: شاهد باشید» و گفته‌اند: «انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: هَذَا سِحْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، انْظُرُوا مَا يَأْتِيكُمْ بِهِ السُّقَّارُ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْحَرَ النَّاسَ كُلَّهُمْ، فَجَاءَ السُّقَّارُ فَقَالُوا: رَأَيْنَا»؛ «در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماه به دو نیم شد، پس قریش گفتند: این سحر ابن ابی کبشة است، ببینید مسافرانی که (از صحرا) می‌آیند به شما چه می‌گویند؛ چرا که محمد نمی‌تواند همه‌ی مردم را سحر کند، پس مسافران آمدند و گفتند که آن را دیده‌اند»^۱. این‌ها روایات متواتر و مشهوری هستند که با ظاهر قرآن مطابقت دارند و از این رو، قبول آن‌ها ضروری است؛ همچنانکه همه‌ی عالمان مسلمان از مذاهب مختلف آن‌ها را قبول کرده‌اند، به استثنای دو یا سه نفر که نظر دیگری به آنان نسبت داده شده است، بدون اینکه از آنان ثابت باشد. از این رو، ابن کثیر گفته است: «هَذَا أَمْرٌ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ أَنَّ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ قَدْ وَقَعَ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّهُ كَانَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ الْبَاهِرَاتِ»^۲؛ «این مورد اتفاق همه‌ی عالمان است که ماه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دو نیم شد و آن یکی از معجزات آشکار بود».

اما معجزات آشکار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحصر به آن نبوده، بل افزون بر قرآن که معجزه‌ی جاودان اوست، معجزات فراوان دیگری نیز برای او روایت شده که در کتاب‌هایی با عنوان «دلائل النبوة» گردآوری شده است^۳. از مشهورترین این معجزات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. برای این روایات، بنگرید به: مسند ابی داود الطیالسی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ مسند أحمد، ج ۷، ص ۳۹؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۵۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۹۷؛ أخبار مکه للفاکهی، ج ۴، ص ۶۳؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۵؛ شرح مشکل الآثار للطحاوی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ المسند للشاشی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ معجم ابن الأعرابی، ج ۲، ص ۸۷۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۲۲؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۵۱۲؛ دلائل النبوة لأبی نعیم الأصبهانی، ص ۲۷۹؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۷، ص ۴۳۷.

۳. به عنوان نمونه، بنگرید به: دلائل النبوة از أبو نعیم اصفهانی، دلائل النبوة از بیهقي، دلائل النبوة از إسماعیل اصفهانی، دلائل النبوة از فربابی و تثبیت دلائل النبوة از قاضی عبد الجبار.



۱. اسراء و معراج

یکی از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مانند شق القمر در قرآن از آن یاد شده، اسراء و معراج بوده؛ چنانکه آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ «پاک است کسی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الأقصى که پیرامون آن را برکت دادیم سیر داد تا از نشانه های خود به او نشان دهیم، هرآینه او شنوای بیناست» و آمده است: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»؛ «و هرآینه یک بار دیگر او را دیده است، نزد درخت سدر منتها که نزد آن بهشت برین است؛ چشم (او) انحراف نیافت و از حد خود تجاوز نکرد؛ هرآینه برخی نشانه های بزرگ پروردگارش را دیده است». چیزی که وقوع این رویداد عظیم را ثابت کرد آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از بازگشت، از چیزهایی که در راه دیده بود خبر داد و درستی خبر او برای مردم ثابت شد؛ چنانکه روایت شده است: «أَسْرَى بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ جَاءَ مِنْ لَيْلَتِهِ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَسِيرِهِ وَبِعَلَامَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَبَعِيرِهِمْ»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه به بیت المقدس سیر داده شد و همان شب بازگشت و مردم را از راه خود و از نشانه های بیت المقدس و از کاروانشان خبر داد» و روایت شده است: «قَالَ الْمُشْرِكُونَ: انْظُرُوا إِلَى ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ أَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ اللَّيْلَةَ، قَالَ: إِنَّ مِنْ آيَةٍ مَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مَرَرْتُ بِعَيْرٍ لَكُمْ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، قَدْ أَضَلُّوا بِعَيْرٍ لَهُمْ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، فَجَمَعَهُ فُلَانٌ، وَإِنَّ مَسِيرَهُمْ يَنْزِلُونَ بِكَذَا وَكَذَا، ثُمَّ يَأْتُونَكُمْ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا يَقْدُمُهُمْ جَمَلٌ أَدَمٌ، عَلَيْهِ مِسْحٌ أَسْوَدٌ وَغَرَارَتَانِ سَوْدَاوَانِ، فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ أَشْرَفَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ، حَتَّى كَانَ قَرِيبًا مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ حَتَّى أَقْبَلَتِ الْعَيْرُ، يَقْدُمُهُمْ ذَلِكَ الْجَمَلُ كَالَّذِي وَصَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ «مشرکان گفتند: ابن ابی کبشه را ببینید که می پندارد در یک شب به بیت المقدس رفته است! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نشانه ی چیزی که به شما می گویم این است که در راه بر کاروانیانی از شما گذشتم که در فلان مکان شتری را گم کرده بودند، پس فلان شخص آن را پیدا کرد و مسیرشان گونه ای بود که در فلان مکان منزل می کنند و در فلان روز به نزد شما می رسند و پیش رویشان شتری سفید می آید که پوستینی سیاه و دو پالان سیاه بر آن است،

۱. الاسراء / ۱

۲. النجم / ۱۳-۱۸

۳. مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۷۶؛ مسند الحارث، ج ۱، ص ۱۶۷؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۱۰، ص ۱۴۷؛ مسند أبي يعلى، ج ۵، ص ۱۰۸

۴. مسند البزار، ج ۸، ص ۴۰۹؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۷، ص ۲۸۲؛ الجزء الأول والثاني من فوائد ابن بشران، ص ۲۲۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۲، ص ۳۵۷؛ دلائل النبوة لإسماعيل الأصبهاني، ص ۱۴۴

پس چون آن روز رسید مردم بیرون آمدند که تماشا کنند، تا اینکه نزدیک وسط روز کاروان نمایان شد، در حالی که آن شتر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصف کرد پیش رویش می آمد» و روایت شده است: «قَالَ الْمَشْرُكُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا عَلَامَةُ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: مَرَزْتُ بَعِيرٍ لِقَرِيشٍ، وَهِيَ فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، فَتَفَرَّتِ الْعَيْرُ مِنَّا وَاسْتَدَارَتْ، وَفِيهَا بَعِيرٌ عَلَيْهِ غَرَارَتَانِ: غَرَاةٌ سَوْدَاءُ، وَغَرَاةٌ بَيْضَاءُ، فَصَرَغَ فَأَنْكَسَرَ، فَلَمَّا قَدِمَتِ الْعَيْرُ سَأَلُوهُمْ، فَأَخْبَرُوهُمْ الْخَبَرَ عَلَى مِثْلِ مَا حَدَّثَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ «مشركان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: نشانه‌ی چیزی که می‌گویی چیست؟ فرمود: در راه بر کاروانی از قریش گذشتم که در فلان مکان بود، پس کاروان با عبور ما (یعنی من و جبرئیل) رم کرد و چرخید و در میان آن شتری بود که بر آن دو پالان قرار داشت، یکی سیاه و دیگری سفید، پس آن شتر زمین خورد و پایش شکست، پس چون کاروانیان به مکه رسیدند از آنان پرسیدند، پس چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود را تأیید کردند».

۲. نزول فرشتگان

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مانند شق القمر، إسراء و معراج، در قرآن از آن یاد شده، نزول فرشتگان برای یاری او و اصحابش بوده؛ چنانکه آمده است: ﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزِلِينَ ۝ بَلَىٰ ۚ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛ «هنگامی که به مؤمنان می‌گفتی: آیا برایتان کافی نخواهد بود که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته‌ی نازل شده یاری کند؟ آری، اگر صبر کنید و تقوا پیش گیرید و با این شورش خود بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته‌ی نشان‌دار یاری می‌کند» و آمده است: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدِّدُكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ۝ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «هنگامی که از پروردگارتان یاری می‌خواستید، پس شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته‌ی پی در پی مدد می‌رسانم و خداوند آن را جز بشارتی و برای اینکه دل‌هاتان با آن آرام شود قرار نداد و یاری جز از نزد خداوند نیست، هرآینه خداوند عزیزی حکیم است» و آمده است: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ سَأَلِفِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَغْنَاكِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾؛ «چون پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم، پس مؤمنان را ثابت نگاه دارید،

۱. السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۳۶؛ الفوائد المنتقاة الحسان للخلعي، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ۱، ص ۶۵۴؛ الخصائص الكبرى للسيوطي، ج ۱، ص ۲۵۷
 ۲. آل عمران / ۱۲۴ و ۱۲۵
 ۳. الأنفال / ۹ و ۱۰
 ۴. الأنفال / ۱۲

من در دل‌های کسانی که کافر شدند رعبی خواهم انداخت، پس سرهاشان را بزنید و همه‌ی انگشتانشان را قطع کنید». چیزی که وقوع این رویداد را ثابت کرد آن بود که بسیاری از صحابه و حتی مشرکان فرشتگان مذکور را دیدند؛ چنانکه به عنوان نمونه، از سُهیل بن عمرو روایت شده است که گفت: «لَقَدْ رَأَيْتُ يَوْمَ بَدْرٍ رَجُلًا بَيْضًا عَلَى حَيْلٍ بُلْقٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، مُعْلِمِينَ، يَقْتُلُونَ وَيَأْسِرُونَ»^۱؛ «در روز بدر مردانی سفیدپوش را بر اسبانی سیاه و سفید میان آسمان و زمین دیدم که نشان‌هایی بر خود داشتند و می‌کشتند و اسیر می‌کردند» و از حویطب بن عبد العزی روایت شده است که گفت: «شَهِدْتُ بَدْرًا مَعَ الْمُشْرِكِينَ فَرَأَيْتُ عَبْرًا، رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ تَقْتُلُ وَتَأْسِرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَمْ أَذْكُرْ مَا رَأَيْتُ، فَأَنْهَرَمْنَا رَاغِبِينَ إِلَى مَكَّةَ»^۲؛ «من به همراه مشرکان در بدر حاضر بودم، پس نشانه‌های بسیاری دیدم، فرشتگان را دیدم که میان زمین و آسمان می‌کشتند و اسیر می‌کردند، ولی چیزی که دیدم را نفهمیدم، تا اینکه شکست خوردیم و به مکه بازگشتیم» و از مالک بن ربیع روایت شده است که گفت: «لَوْ كُنْتُ مَعَكُمْ الْيَوْمَ بَدْرٍ، وَمَعِيَ بَصْرِي، لَأَرَيْتُكُمْ الشَّعْبَ الَّذِي خَرَجَتْ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ لَا أَشْكُ وَلَا أَتَمَارِي»^۳؛ «اگر امروز با شما در بدر بودم و چشمم نابینا نشده بود، دَرّه‌ای که فرشتگان از آن بیرون آمدند را نشان‌تان می‌دادم بدون هیچ شک و تردیدی» و از سهل بن حنیف روایت شده است که گفت: «لَوْ رَأَيْتَنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَإِنْ أَحَدَنَا لَيْشِيرٌ بِسَيْفِهِ إِلَى رَأْسِ الْمُشْرِكِ، فَيَقَعُ رَأْسُهُ عَلَى جَسَدِهِ، قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ السَّيْفُ»^۴؛ «کاش ما را در روز بدر می‌دیدید که هر کدام با شمشیرمان به سر مشرک اشاره می‌کردیم، پس سرش از تنش می‌افتاد پیش از اینکه شمشیرمان به آن برسد» و از ابو داود مازنی روایت شده است که گفت: «إِنِّي لَأَتَّبِعُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِأَضْرِبَهُ، إِذْ وَقَعَ رَأْسُهُ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ سَيْفِي، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ قَتَلَهُ غَيْرِي»^۵؛ «من در روز بدر مردی از مشرکان را تعقیب می‌کردم تا او را بزنم که ناگاه سرش از تن جدا شد بدون اینکه شمشیر من به آن رسیده باشد، پس دانستم که کس دیگری (یعنی از فرشتگان) او را کشته است» و از ابو بردة روایت شده است که گفت: «جِئْتُ يَوْمَ بَدْرٍ بِثَلَاثَةِ رُءُوسٍ فَوَضَعْتُهُنَّ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا رَأْسَانِ فَقَتَلْتَهُمَا، وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَجُلًا أَبْيَضَ طَوِيلًا ضَرَبَهُ فَأَخَذْتُ رَأْسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ذَاكَ فَلَانٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۶؛

۱. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۷۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۵۷
 ۲. الطبقات الكبرى لابن سعد (متمم الصحابة، الطبقة الرابعة)، ص ۴۴۳؛ تاريخ الطبري، ج ۱۱، ص ۵۱۷؛ المستدرک علی الصحيحين للحاکم، ج ۳، ص ۵۶۱
 ۳. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۷۶؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰؛ تاريخ ابن أبي خيثمة (السفر الثاني)، ج ۲، ص ۶۴۹؛ الكنى والأسماء للدولابي، ج ۱، ص ۴۰؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۵، ص ۲۴۵۱؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۸۱
 ۴. تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۴۵۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۶، ص ۷۴؛ المستدرک علی الصحيحين للحاکم، ج ۳، ص ۴۶۳؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۳، ص ۳۰۸؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۵۶؛ دلائل النبوة لإسماعيل الأصبهاني، ص ۲۲۸
 ۵. السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰؛ مسند أحمد، ج ۳۹، ص ۱۹۵؛ الكنى والأسماء للدولابي، ج ۱، ص ۲۰۷؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۴۵۳؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۴۷۲
 ۶. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۷۹؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۵۸



«در روز بدر سه سر بریده را آوردم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتم و گفتم: ای رسول خدا! دو سر را من بریده‌ام، ولی سومی، مردی سفیدپوش و بلندقامت را دیدم که آن را برید و من برش داشتم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او فلانی از فرشتگان بود» و از سائب بن ابی حُبیش روایت شده است که گفت: «وَاللَّهِ، مَا أَسْرَنِي أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، فَيَقَالُ: فَمَنْ؟ فَيَقُولُ: لَمَّا انْهَزَمَتْ قُرَيْشٌ انْهَزَمْتُ مَعَهَا، فَيُدْرِكُنِي رَجُلٌ أبيضٌ طَوِيلٌ عَلَى فَرْسٍ أبلَقٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَأَوْتَقَنِي رِبَاطًا، وَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَوَجَدَنِي مَرْبُوطًا، وَكَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يُنَادِي فِي الْمَعْسَكِ: مَنْ أَسَرَ هَذَا؟ فَلَيْسَ أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ أَسْرَنِي، حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا ابْنَ أَبِي حُبَيْشٍ، مَنْ أَسْرَكَ؟ فَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُخْبِرَهُ بِالَّذِي رَأَيْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَسْرَهُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَرِيمٍ، اذْهَبْ يَا ابْنَ عَوْفٍ بِأَسِيرِكَ! فَذَهَبَ بِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ»^۱؛ «به خدا سوگند احدی از مردم من را اسیر نکرد، گفتند: پس چطور اسیر شدی؟! گفت: وقتی قریش پا به فرار گذاشت، من هم پا به فرار گذاشتم، پس مردی سفیدپوش بر اسبی سیاه و سفید در میان زمین و آسمان به من رسید و من را محکم بست، تا اینکه عبد الرحمن بن عوف از راه رسید و من را بسته یافت، پس در میان لشکر ندا می‌داد: چه کسی این را اسیر کرد؟ ولی هیچ کس نمی‌گفت که من را اسیر کرده است، تا اینکه من را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای پسر ابی حُبیش! چه کسی تو را اسیر کرد؟ گفتم: نمی‌دانم و خوش نداشتم که آنچه دیدم را به او خبر دهم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشته‌ای گرامی او را اسیر کرده است، ای پسر عوف! اسیر خود را ببر، پس عبد الرحمن من را برد» و از ابن عباس روایت شده است که گفت: «كَانَ الَّذِي أَسَرَ الْعَبَّاسَ أَبَا الْيَسْرِ كَعْبُ بْنُ عَمْرِو أَخَا بَنِي سَلَمَةَ، وَكَانَ أَبُو الْيَسْرِ رَجُلًا مَجْمُوعًا، وَكَانَ الْعَبَّاسُ رَجُلًا جَسِيمًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي الْيَسْرِ: كَيْفَ أَسَرْتَ الْعَبَّاسَ أَبَا الْيَسْرِ؟! قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ أَعَانَنِي عَلَيْهِ رَجُلٌ مَا رَأَيْتُهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَا بَعْدَهُ، هَيَّئْتُه كَذَا وَكَذَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَقَدْ أَعَانَكَ عَلَيْهِ مَلَكٌ كَرِيمٌ»^۲؛ «کسی که عباس را اسیر کرد ابو الیسر کعب بن عمرو از بنی سلمه بود که مردی ریزاندام بود، در حالی که عباس مردی تنومند بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابو الیسر فرمود: چطور عباس را اسیر کردی؟! گفت: ای رسول خدا! مردی که قبل و بعد آن هرگز او را ندیدم من را در آن یاری کرد، ظاهرش این گونه بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشته‌ای گرامی تو را در آن یاری کرده است» و از ابن عباس روایت شده است که گفت: «حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَابْنُ عَمٍّ لِي حَتَّى أَصْعَدَنَا فِي جَبَلٍ يُشْرِفُ بِنَا عَلَى بَدْرٍ،

۱. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۷۹؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۶۰
 ۲. الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۴، ص ۱۲؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۳۴؛ تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۴۶۳؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۴۷۱

وَنَحْنُ مُشْرِكَانِ نَنْتَظِرُ الْوَفْعَةَ عَلَى مَنْ تَكُونُ الدَّبْرَةُ، فَنَنْتَهِبُ مَع مَنْ يَنْتَهِبُ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْجَبَلِ، إِذْ دَنَتْ مِنَّا سَحَابَةٌ، فَسَمِعْنَا فِيهَا حَمَمَةَ الْخَيْلِ، فَسَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ: أَقْدِمْ حَيْرُومُ! قَالَ: فَأَمَّا ابْنُ عَمِّي فَأَنكَشَفَ قِنَاعَ قَلْبِهِ، فَمَاتَ مَكَانَهُ، وَأَمَّا أَنَا فَكِدْتُ أَهْلِكَ، ثُمَّ تَمَاسَكْتُ»؛ «مردی از بنی غفار من را خبر داد، گفت: من و پسر عمویم در حالی که مشرک بودیم از کوهی مشرف به بدر بالا رفتیم تا ببینیم کدام گروه شکست می خورد که در میان غنیمت گیرندگان از آن غنیمت بگیریم! در این هنگام که روی کوه بودیم، ناگاه ابری نزدیک شد، پس از میان آن صدای شیهه‌ی اسبان را شنیدیم و شنیدیم که کسی می گوید: پیش بتاز ای حیزوم! پس پسر عمویم قالب تهی کرد و بر جای خود افتاد، ولی من نزدیک بود هلاک شوم که خود را نگاه داشتم» و روایاتی دیگر با این مضمون که به حدّ تواتر می رسند.

۳. بازگرداندن خورشید پس از غروب

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بازگرداندن خورشید پس از غروب بوده؛ چنانکه جماعتی مانند علی بن ابی طالب، أسماء بنت عمیس، جابر بن عبد الله انصاری و أبو هريرة روایت کرده اند: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الظُّهْرَ بِالصَّهْبَاءِ، ثُمَّ أُرْسِلَ عَلِيًّا فِي حَاجَةٍ فَرَجَعَ، وَقَدْ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعَصْرَ، فَوَضَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ فَلَمْ يَحْرُكْهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ عَلِيًّا اخْتَبَسَ بِنَفْسِهِ عَلَى نَبِيِّكَ فَرُدَّ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، فَطَلَعَتِ الشَّمْسُ حَتَّى وَقَعَتْ عَلَى الْجِبَالِ وَعَلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ غَابَتْ وَذَلِكَ فِي الصَّهْبَاءِ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منطقه‌ی صهبا نماز ظهر را گزارد و سپس علی را در پی کاری فرستاد، پس او هنگامی برگشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را گزارده بود، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بر دامن علی گذاشت و خوابید، پس علی او را تکان نداد تا اینکه خورشید غروب کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! بنده‌ات علی به خاطر پیامبرت بازماند، پس خورشید را برایش بازگردان، پس خورشید طلوع کرد تا اینکه بر روی کوه‌ها و بر روی زمین قرار گرفت، پس علی برخاست و وضو گرفت و نماز عصر را گزارد، سپس خورشید غروب کرد و این در منطقه‌ی صهبا در غزوه‌ی خیبر واقع شد.» هر چند طبق معمول، برخی در وقوع آن تشکیک کرده اند و حتی آن را غیر ممکن دانسته اند؛

۱. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۷۷؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰؛ تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۴۵۳؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۴۷۲؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۵۲

۲. گفته می شود که نام اسب جبرئیل است.

۳. شرح مشکل الآثار للطحاوي، ج ۳، ص ۹۲؛ الکافي للکليني، ج ۴، ص ۵۶۲؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۲۴، ص ۱۴۴؛ من لا يحضره الفقيه لابن بابويه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الإرشاد للمفيد، ج ۱، ص ۳۴۵؛ الثالث من فوائد أبي عثمان البحيري، ص ۳۴؛ مناقب علي لابن المغازلي، ج ۱، ص ۱۵۲؛ تاریخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۱۴؛ التدوين في أخبار قزوين للرافعي، ج ۲، ص ۲۳۶؛ إمتاع الأسماع للمقريزي، ج ۵، ص ۲۷

خصوصاً با توجه به اینکه می‌تواند کرامتی برای علی نیز محسوب شود و این برای آنان خوشایند نیست، ولی حقیقت این است که نباید آن را غیر ممکن دانست؛ زیرا مراد از بازگشت خورشید پس از غروب، بازگشت حقیقی آن با گردش معکوس زمین نیست تا لازم بیاید که برای همه‌ی جهانیان محسوس بوده باشد، بل انتقال مکان پیامبر و علی به جایی از مغرب است که خورشید هنوز در آنجا غروب نکرده و این چیزی ممکن است که شبیه آن برای یوشع علیه السلام نیز واقع شده؛ همچنانکه برای سلیمان علیه السلام نیز نقل شده؛ با توجه به سخن خداوند که فرموده است: ﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ۖ رُدُّوهَا عَلَيَّ﴾؛ «(سلیمان) گفت: من به خاطر دوست داشتن اسبان از ذکر پرودگارم بازماندم تا اینکه خورشید رخ در حجاب کشید، آن را برایم بازگردانید»، هرگاه مراد از «آن» خورشید باشد که ظاهر از ضمیر در عبارت قبلی است. از این رو، برخی عالمان کتبی را در اثبات این معجزه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته‌اند؛ مانند جلال الدین سیوطی که کتابی با عنوان «كشف اللبس عن حديث رد الشمس» نوشته است؛ همچنانکه بسیاری از عالمان مانند طحاوی، قاضی عیاض، سبط بن الجوزی، قرطبی، ابن حجر، عینی، صالحی شامی و دیگران بر صحت این روایت تأکید کرده‌اند، بلکه أحمد بن صالح مصري شیخ بخاری گفته است: «لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ كَانَ سَبِيلُهُ الْعِلْمُ التَّخَلُّفُ عَنْ حِفْظِ حَدِيثِ أَسْمَاءَ؛ لِأَنَّهُ مِنْ أَجْلِ عِلَامَاتِ النُّبُوَّةِ»؛ «برای کسی که اهل علم است کوتاهی در حفظ حدیث اُسماء شایسته نیست؛ چراکه آن از بزرگ‌ترین نشانه‌های نبوت است».

۴. افزودن بر آب‌ها با لمس آن‌ها

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، افزودن بر آب‌ها با لمس آن‌ها بوده؛ چنانکه جابر بن عبد الله أنصاری روایت کرده است: «عَطَشَ النَّاسُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ يَتَوَضَّأُ مِنْهَا، إِذْ جَهَشَ النَّاسُ نَحْوَهُ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ عِنْدَنَا مَاءٌ نَشْرَبُ، وَلَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ، إِلَّا مَا بَيْنَ يَدَيْكَ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ فِي الرِّكْوَةِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَثْوُرُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ مِثْلَ الْعَيْونِ، فَشَرِبُوا، وَتَوَضَّأُوا، قِيلَ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ كَفَانَا، كُنَّا أَلْفًا وَخَمْسِمِائَةً»؛ «در روز حدیبیه تشنگی مردم را فرا گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلو کوچکی بود که از آن وضو می‌گرفت، پس مردم به سوی آن پریدند، پس فرمود: شما را چه می‌شود؟! گفتند: ای رسول خدا! هیچ آبی نیست که بیاشامیم یا وضو بگیریم، مگر همین که نزد توست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. ص/ ۳۲ و ۳۳

۲. شرح مشکل الآثار للطحاوی، ج ۳، ص ۹۶

۳. مسند أبي داود الطيالسي، ج ۳، ص ۲۹۴؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۹۸؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۳۸۶؛ مسند أحمد، ج ۲۲، ص ۳۹۸؛ سنن الدارمي، ج ۱، ص ۱۷۵؛ صحيح البخاري، ج ۴، ص ۱۹۳؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۴، ص ۴۲۸؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۴، ص ۱۱۶

١. مستخرج أبي عوانة، ج٥، ص١٣٦: المعجم الأوسط للطبراني، ج٤، ص٢٨٥: دلائل النبوة للبيهقي، ج٤، ص١٢٣
٢. مصنف ابن أبي شيبة، ج٦، ص٣١٦: مسند أحمد، ج٧، ص٤٠١: سنن الدارمي، ج١، ص١٧٦: صحيح البخاري، ج٤، ص١٩٤؛
سنن الترمذي، ج٥، ص٥٩٧: مسند أبي يعلى، ج٩، ص٢٥٣: صحيح ابن خزيمة، ج١، ص١٠٢: شرح مشكل الآثار للطحاوي، ج٩،
ص٥: دلائل النبوة للبيهقي، ج٦، ص٦٢

وَدَعَا فِيهِنَّ، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبُوا بِهَذِهِ الْحَصِيَّاتِ، فَإِذَا أَتَيْتُمُ الْبَيْتَ فَأَلْفُوهَا وَاحِدَةً وَاحِدَةً، وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، قَالَ الصُّدَائِيُّ: فَفَعَلْنَا مَا قَالَ لَنَا، فَمَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَى قَعْرِهَا يَغْنِي الْبَيْتَ^۱: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اوایل شب حرکت کرد تا اینکه سپیده دمید، پس از مرکب فرود آمد و برای قضاء حاجت رفت، سپس به سوی من بازگشت در حالی که یارانش جمع می شدند، پس به من فرمود: ای صدائی! آیا آبی هست؟ گفتم: نه، مگر مقداری اندک که تو را کفایت نمی کند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن را در کاسه ای بریز و به نزد من بیاور، پس این کار را کردم، پس دستش را در آب گذاشت، پس میان دو انگشت او چشمه ای دیدم که می جوشد، پس به من فرمود: هر کس از یارانم که به آب نیاز دارد را فرا بخوان، پس آنان را فرا خواندم و هر کدامشان که خواست آب برداشت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نماز برخاست. صدائی حدیث را ادامه داد تا جایی که گفت: گفتیم: ای پیامبر خدا! ما چاهی داریم که وقتی زمستان است آبش برایمان کفایت می کند، ولی در تابستان آبش کم می شود. ما قبلاً از چاه های اطراف استفاده می کردیم، ولی از وقتی مسلمان شده ایم همه ی قبایل اطراف با ما دشمن شده اند، پس به درگاه خداوند درباره ی چاهمان دعا کن تا آبش برایمان کفایت کند و دیگر به اطراف نرویم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند سنگریزه خواست و آن ها را در دست خود چرخاند و در آن ها دعا کرد، سپس فرمود: این سنگریزه ها را ببرید و یکی یکی در چاه بیندازید و نام خداوند را ببرید، صدائی گفت: پس ما این کار را انجام دادیم و چاهمان از آب پر شد» و روایاتی دیگر با این مضمون که به حدّ تواتر می رسند.

۵. افزودن بر غذاها با لمس آنها

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، افزودن بر غذاها با لمس آنها بوده؛ چنانکه به عنوان نمونه، انس بن مالک روایت کرده است: «جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا، فَوَجَدْتُهُ جَالِسًا مَعَ أَصْحَابِهِ يُحَدِّثُهُمْ وَقَدْ عَصَبَ بَطْنُهُ بِعَصَابَةٍ عَلَى حَجَرٍ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: لِمَ عَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَطْنَهُ؟ فَقَالُوا: مِنَ الْجُوعِ، فَذَهَبْتُ إِلَى أَبِي طَلْحَةَ فَقُلْتُ: يَا أَبَتَاهُ، قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَصَبَ بَطْنَهُ بِعَصَابَةٍ، فَسَأَلْتُ بَعْضَ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا: مِنَ الْجُوعِ، فَدَخَلَ أَبُو طَلْحَةَ عَلَى أُمِّي فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، عِنْدِي كِسْرٌ مِنْ خُبْزٍ وَتَمْرَاتٍ، فَإِنْ جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحْدَهُ أَشْبَعْنَاهُ، وَإِنْ جَاءَ آخَرُ مَعَهُ قَلَّ عَنْهُمْ، فَأَرْسَلَنِي أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَذَهَبْتُ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَنَظَرَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۱. الطبقات الكبرى لابن سعد (متنم الصحابة، الطبقة الرابعة)، ص ۷۷۳؛ المعرفة والتاريخ ليعقوب بن سفيان، ج ۲، ص ۴۹۵؛ مسند الحارث، ج ۲، ص ۶۲۶؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۵، ص ۲۶۲؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۳، ص ۲۰۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۴، ص ۱۲۶

فَاسْتَحْيَيْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: لَطْعَامٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ مَعَهُ: قُومُوا، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سَلِيمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مَا نُطْعِمُهُمْ، فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَبْسُرُ صَنَعْتُهُ أُمَّ سَلِيمٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا عَلَيْكَ، انْطَلِقِي، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَلُمِّي يَا أُمَّ سَلِيمٍ، مَا عِنْدَكَ؟ فَأَتَتْ بِذَلِكَ الطَّعَامِ، فَمَسَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَدَعَا فِيهَا بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ قَالَ: ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ كَمَا صَنَعَ فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى وَسَمَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، فَمَا زَالَ يُدْخِلُ عَشْرَةً، وَيُخْرِجُ عَشْرَةً، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ فَأَكَلَ حَتَّى شَبِعَ وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلًا، ثُمَّ هَيَّأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإِذَا هِيَ مِثْلُهَا حِينَ أَكَلُوا مِنْهَا^۱؛ «روزی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، پس او را دیدم که به همراه یارانش نشسته در حالی که سنگی را با پارچه‌ای به شکم خود بسته است. پس به برخی یارانش گفتم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکمش را بسته است؟ گفتند: از گرسنگی، پس به نزد (شوهر مادرم) ابو طلحه آمدم و گفتم: پدر! رسول خدا را دیدم که شکمش را بسته بود، پس از برخی یارانش پرسیدم و گفتند که از گرسنگی است. پس ابو طلحه به نزد مادرم رفت و گفت: آیا چیزی در خانه داری؟ گفت: بله، چند تکه نان و چند دانه خرما هست. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی بیاید او را سیر می‌کنیم، ولی اگر کس دیگری هم با او بیاید کفایت نمی‌کند. پس ابو طلحه من را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد. پس رفتم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مسجد به همراه مردم یافتم. پس گوشه‌ای ایستادم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من نگاهی انداخت، پس خجالت کشیدم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ابو طلحه تو را فرستاده است؟ گفتم: بله، فرمود: برای غذا؟ گفتم: بله، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردمی که همراهش بودند فرمود: برخیزید! پس راه افتادند و من زودتر خودم را به ابو طلحه رساندم و خبر دادم، پس ابو طلحه گفت: ای ام سلیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه مردم می‌آید، در حالی که غذای کافی برای آنان نداریم! ام سلیم گفت: خداوند و پیامبرش بهتر می‌دانند! پس ابو طلحه پیش رفت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید و گفت: ای رسول خدا! آن چیز اندکی است که ام سلیم درست کرده است!

۱. موطأ مالک، ج ۲، ص ۱۰۳؛ المنتخب من مسند عبد بن حمید، ص ۳۷۱؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۳؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱۲؛ تركة النبي لحماذ بن إسحاق، ص ۶۴؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۶، ص ۲۱۱؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۵، ص ۱۷۸؛ دلائل النبوة لأبي نعیم الأصبهانی، ص ۴۱۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۸۸.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اشکالی ندارد، برو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با ابو طلحه آمد و فرمود: ای ام سلیم! چیزی که داری را به نزد من بیاور! پس آن غذا را آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را لمس کرد و از خداوند برکتش را خواست، سپس فرمود: ده نفر را داخل کن، پس آنان را داخل کرد تا اینکه خوردند و سیر شدند و بیرون رفتند، سپس دست خود را مانند بار نخست بر آن گذاشت و از خداوند طلب برکت کرد و سپس فرمود: ده نفر دیگر را داخل کن، پس آنان را داخل کرد تا اینکه خوردند و سیر شدند و بیرون رفتند، پس به همین ترتیب همواره ده نفر داخل و ده نفر خارج می شدند، تا اینکه هیچ یک از مردم نماند مگر اینکه داخل شد و خورد تا آنکه سیر شد، در حالی که هفتاد یا هشتاد نفر بودند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذای باقی مانده را مرتب کرد، پس دیدیم که به اندازه‌ی اول است! و جابر بن عبد الله أنصاری روایت کرده است: «لَبِثْنَا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفَرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوْاقًا فَعَرَضَتْ كُذْيَةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: هَذِهِ كُذْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَا نَازِلٌ، ثُمَّ جَاءَ فَأَخَذَ الْمَغُولَ ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، فَضَرَبَهَا ثَلَاثًا فَصَارَتْ كَثِيبًا أَهِيلَ، فَحَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتُهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ شَدَّ عَلَى بَطْنِهِ حَجْرًا مِنَ الْجُوعِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي إِلَى الْبَيْتِ، فَقُلْتُ لَامْرَأَتِي: رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَمَصًا شَدِيدًا، فَهَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ؟ قَالَتْ: عِنْدِي شَعِيرٌ وَعِنَاقٌ، فَدَبَحْتُ الْعِنَاقَ، وَطَحَنْتِ الشَّعِيرَ، حَتَّى جَعَلْنَا اللَّحْمَ فِي الْبُرْمَةِ، ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: لَا تَفْضُخْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِمَنْ مَعَهُ، فَجِئْتُهُ فَسَارَزْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحْنَا صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَانَ عِنْدَنَا، فَقُمْ أَنْتَ وَرَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ، فَصَاحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا فَخَيَّ هَلَا بِكُمْ! فَقَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تُتَزَلَّنِ بُرْمَتُكُمْ، وَلَا تُخَبِّرُنَّ عَجِينَكُمْ، حَتَّى أَجِيءَ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى امْرَأَتِي قُلْتُ: وَيْحَكَ، جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَقَالَتْ: بَكَ وَبَكَ، فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْدُمُ النَّاسَ، فَأَخْرَجْتُ لَهُ عَجِينًا، فَبَصَقَ فِيهِ وَبَارَكَ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا، فَبَصَقَ وَبَارَكَ، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ خَازِنَةَ فَلْتُخَبِّرْ مَعِيَ، فَجَعَلَ يَكْسِرُ الْخُبْزَ، وَيَجْعَلُ عَلَيْهِ اللَّحْمَ، وَيُخَمِّرُ الْبُرْمَةَ وَالتَّنُورَ إِذَا أَخَذَ مِنْهُ، وَيُقَرِّبُ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَكْسِرُ الْخُبْزَ وَيَعْرِفُ وَهُمْ أَلْفٌ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَقَدْ أَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا فَتَرَكَوهُ، وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ، وَإِنَّ عَجِينَنَا لَيُخَبِّرُ كَمَا هُوَ»؛ «در زمان خندق سه روز گذشت که زمین را می‌کندیم بدون اینکه لقمه‌ای غذا بخوریم، تا اینکه سنگ بزرگ و سختی پیدا شد، پس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: سنگ بزرگ و سختی در خندق پیدا شده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۵، ص ۱۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۳، ص ۳۲؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۴۲۲

خودم پایین می‌آیم، سپس آمد و کلنگ را گرفت و فرمود: بسم الله و سه بار به آن ضربه زد، پس سنگ به خاک تبدیل شد، در این هنگام نگاهم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و متوجه شدم که از شدت گرسنگی سنگی به شکم بسته است. پس اذن گرفتم و به خانه‌ام آمدم و به همسرم گفتم: در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگی شدیدی دیدم، آیا در خانه چیزی داری؟ گفتم: کمی جو و یک بزغاله هست. پس من بزغاله را ذبح کردم و او جو را آرد کرد، تا اینکه گوشت را (پختم و) در دیگ گذاشتم، سپس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و زخم گفتم: با آوردن دیگران به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آبروی من را نبری! پس آمدم و خیلی آهسته به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: ای رسول خدا! بزغاله‌ای را ذبح کردیم و یک صاع جو که داشتیم را آرد کردیم، پس خودت با یک یا دو نفر بیا. پس ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فریاد زد: ای اهل خندق! جابر سوری داده است، پس بشتابید! پس مهاجران و انصار از هر طرف روی آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: دیگ را نیاورید و آرد را نان نکنید تا من بیایم، پس من به نزد همسرم آمدم و گفتم: وای، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همه‌ی مهاجران و انصار دارند می‌آیند! گفتم: خداوند با تو چه کند! گفتم: کاری که گفتمی را انجام دادم! در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که مردم پشت سرش می‌آمدند، پس آرد را پیش رویش گذاشتم، پس آب دهان خود را به آن مالید و آن را برکت داد، سپس به سوی دیگ آمد و آب دهان خود را به آن مالید و آن را برکت داد، سپس فرمود: یک نفر را بفرست که به همراه من نان بپزد، پس شروع به نان پختن کرد و نانی که می‌پخت را با دست خود تکه می‌کرد و بر روی آن گوشت می‌گذاشت و سپس در دیگ و تنور را می‌بست و آن را به یاران خود می‌داد، پس پیوسته به این کار ادامه می‌داد، در حالی که آنان هزار نفر بودند! پس به خدا سوگند که همه‌ی آنان خوردند تا اینکه سیر شدند و دیگر نتوانستند، در حالی که داخل دیگ همان بود که قبلاً بود و آرد نیز همان طور بود که قبلاً بود! و روایاتی دیگر از این دست که به حدّ تواتر می‌رسند.

۶. شفا دادن بیماران با لمس آنان

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شفا دادن بیماران با لمس آنان بوده؛ چنانکه به عنوان نمونه، جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي خَيْبَرَ: أَيُّنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالُوا: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتُونِي بِهِ، فَأَتَنِي بِهِ وَهُوَ أَمْدٌ مَا يَكَادُ أَنْ يُبْصِرَ، فَبَزَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي كَفِّهِ وَمَسَحَ بِهِمَا عَيْنَهُ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶، ص ۳۶۹؛ مسند إسحاق بن راهويه، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۶۰؛ صحيح البخاري، ج ۵، ص ۱۸؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۸۷۱؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۲؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۴، ص ۲۰۶

در خیبر فرمود: **علي بن أبي طالب** کجاست؟ گفتند: چشمانش درد می کند ای رسول خدا! فرمود: به دنبالش بفرستید و او را به نزد من بیاورید، پس او را آوردند در حالی که چشم درد بود، به نحوی که تقریباً نمی توانست ببیند، پس رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** آب دهان خود را در کف دست خود قرار داد و به چشمان او مالید، پس در جا بهبود یافت، چنانکه گویی هرگز دردی نداشته است» و عمر بن قتادة بن نعمان روایت کرده است: **«أَصِيبَتْ عَيْنُ قَتَادَةَ بْنِ النُّعْمَانِ يَوْمَ بَدْرٍ، فَسَالَتْ حَدَقَتُهُ عَلَى وَجْنَتِهِ، فَأَرَادُوا أَنْ يَقْطَعُوهَا، فَسَأَلُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: لَا، فَدَعَا بِهِ فَعَمَزَ حَدَقَتَهُ بِرَاحَتِهِ، فَكَانَ لَا يَذَرِي أَيَّ عَيْنَيْهِ أَصِيبَتْ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: - فَكَانَتْ أَصْحَ عَيْنَيْهِ وَأَحْسَنَهُمَا»**^۱؛ «چشم قتادة بن نعمان در جنگ بدر ضربت خورد، به نحوی که از حدقه بیرون آمد و بر روی گونه اش آویزان شد، پس خواستند که آن را قطع کنند، پس از پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** پرسیدند، پس فرمود: نه. پس او را فراخواند و چشمش را با کف دست خود در حدقه اش فشار داد، پس قتادة نمی دانست که کدام یک از دو چشمش ضربت خورده و در روایت دیگری آمده است که آن از چشم دیگرش بهتر و سالم تر شد» و بریده روایت کرده است: **«إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَفَلَّ فِي رَجُلٍ عَمْرٍو بْنِ مُعَاذٍ حِينَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ، فَبَرَأَ»**^۲؛ «رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** آب دهان خود را به پای عمرو بن معاذ مالید هنگامی که پای او قطع شده بود، پس پایش درست شد» و عثمان بن حنیف روایت کرده است: **«سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَاءَهُ رَجُلٌ ضَرِيرٌ فَشَكَا إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَيْسَ لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقِيَ عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ائْتِ الْمِيْضَةَ فَتَوَضَّأْ ثُمَّ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قُلْ: اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَيَجَلِّيَ لِي بَصَرِي، اللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ، قَالَ عُثْمَانُ: فَوَ اللّٰهُ مَا تَفَرَّقْنَا وَلَا طَالَ الْحَدِيثُ حَتَّى دَخَلَ الرَّجُلُ وَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ ضَرْقٌ قَطُّ»**^۳؛ «مردی نابینا به نزد رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** آمد و از نابینایی خود شکوه کرد و گفت: ای رسول خدا! کسی را ندارم که دستم را بگیرد و خیلی برایم سخت شده است، پس رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** فرمود: به وضو خانه برو و وضو بگیر و دو رکعت نماز بگزار و سپس بگو: خدایا! من از تو مسألت دارم و به واسطه ی پیامبرت محمد **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** که پیامبر رحمت است به سوی تو توجّه می کنم، ای محمد! من به واسطه ی تو به سوی پروردگارت توجّه می کنم تا چشمم را بینا کند، خدایا! شفاعت او برای من را بپذیر، پس به خدا سوگند که از نزد رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**

۱. سیره ابن إسحاق، ص ۳۲۸؛ مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۲۴۲؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۸۲؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۱۸۷؛ مسند أبي يعلى، ج ۳، ص ۱۲۰؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۵۱۶؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۴، ص ۲۳۳۹؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۲۵۱

۲. صحيح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۳۹؛ جزء ابن باکویه، ص ۱۱؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۴، ص ۲۰۳۶

۳. مسند أحمد، ج ۲۸، ص ۴۸۰؛ عمل اليوم والليلة لابن السني، ص ۵۸۱؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۱، ص ۷۰۷؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۱۶۷؛ فوائد الحنائي، ج ۱، ص ۵۳۷

بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا يَغْنُونَنِي»^۱؛ «من با آن حضرت بودم هنگامی که گروهی از قریش به نزدش آمدند و به او گفتند: ای محمد! تو چیز عظیمی را ادعا کرده‌ای که احدی از پدران یا خاندانت آن را ادعا نکرده است و ما از تو کاری را می‌خواهیم که اگر پذیرفتی و نشانمان دادی در می‌یابیم که تو پیامبر و فرستاده هستی و اگر این کار را نکردی در می‌یابیم که تو ساحری کذاب هستی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: چه می‌خواهید؟ گفتند: این درخت را برای ما فرا بخوان تا از ریشه درآید و نزد تو بایستد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند بر هر کاری تواناست، پس آیا اگر خداوند این کار را برایتان انجام دهد ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: بله، فرمود: پس من چیزی که طلب می‌کنید را نشانتان می‌دهم، در حالی که می‌دانم شما به سوی خیر باز نمی‌گردید و در میان شما کسی است که جسدش به چاه انداخته خواهد شد و در میان شما کسی است که احزاب را (بر ضد من) گرد خواهد آورد، سپس فرمود: هان ای درخت! اگر به خداوند و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم، پس به اذن خداوند از ریشه بیرون بیا تا اینکه نزد من بایستی! پس به خدایی که او را به راستی برانگیخت سوگند که درخت از ریشه بیرون آمد و روی آورد، در حالی که صدای شدیدی داشت و مانند بال پرندگان به هم می‌خورد، تا اینکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد، به نحوی که نزدیک بود به او بخورد و شاخه‌ی بالایش را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخی شاخه‌هایش را هم بر شانه‌ی من گذاشت و من در طرف راست آن حضرت بودم. پس چون آن گروه این را دیدند با عناد و تکبر گفتند: به آن بگو (از میان به دو نیم شود و) نیم آن به سوی تو بیاید و نیم آن در جای خود بماند! پس به آن فرمود و نیم آن به صورتی عجیب و با صدایی شدیدتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد، تا حدی که نزدیک بود به او بپیچد، ولی آنان از روی کفر و گردنکشی گفتند: حال به این نیمه بگو که مانند قبل به نیمه‌ی دیگر بچسبد! پس به آن فرمود و درخت به حالت قبل برگشت! در این هنگام من گفتم: لا إله إلا الله، من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد ای رسول خدا! و نخستین کسی هستم که شهادت می‌دهد درخت به اذن خداوند و برای تصدیق پیامبری‌ات و گرامی داشت سخت این کار را انجام داد. پس همه‌ی آن گروه گفتند: بل او ساحری کذاب است که جادوی عجیب و ظریفی دارد! آیا کسی جز مانند این -منظورشان من بودم- به تو ایمان می‌آورد؟! و ابن عباس روایت کرده است: «جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَامِرٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ يُدَاوِي وَيُعَالِجُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ تَقُولُ أَشْيَاءَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ أَدَاوِيكَ؟ قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ لَكَ أَنْ أُرِيكَ آيَةً؟ وَعِنْدَهُ نَخْلٌ وَشَجَرٌ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِدْقًا مِنْهَا، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ وَهُوَ يَسْجُدُ وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ، وَيَسْجُدُ وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ

۱. نهج البلاغة للرشيد الرضي، الخطبة ۱۹۲ (القاصعة): أعلام النبوة للماوردي، ص ۱۴۴

حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اَرْجِعْ إِلَى مَكَانِكَ، فَقَالَ الْعَامِرِيُّ: وَاللَّهِ، لَا أَكْذِبُكَ بِشَيْءٍ تَقُولُهُ أَبَدًا، ثُمَّ قَالَ: يَا آلَ عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ، وَاللَّهِ لَا أَكْذِبُكَ بِشَيْءٍ^۱؛ «مردی از بنی عامر که طبابت و معالجه می کرد به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! تو چیزهایی می گویی (که ناشی از بیماری است)، آیا می خواهی تو را مداوا کنم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به سوی خداوند دعوت کرد، سپس فرمود: آیا می خواهی به تو معجزه ای نشان دهم؟ و اطراف او نخل ها و درختانی بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از نخل ها را فرا خواند، پس آن نخل به سوی او شتافت، در حالی که پیوسته سر بر خاک می گذاشت و بر می خاست، تا اینکه به نزد آن حضرت رسید، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برگرد به جای خودت، پس نخل به جای خودش بازگشت. در این هنگام مرد عامری گفت: به خدا سوگند دیگر تو را در هیچ یک از چیزهایی که می گویی تکذیب نمی کنم، سپس (رو به قوم خود) گفت: ای آل عامر بن صعصعة! به خدا سوگند دیگر او را تکذیب نمی کنم» و ابن عمر روایت کرده است: «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَأَقْبَلَ أَعْرَابِيٌّ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: إِلَى أَهْلِي، قَالَ: هَلْ لَكَ إِلَى خَيْرٍ؟ قَالَ: مَا هُوَ؟ قَالَ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: هَلْ مِنْ شَاهِدٍ عَلَيَّ مَا تَقُولُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَذِهِ السَّمُرَةُ فَدَعَاَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ بِشَاطِئِ الْوَادِي فَأَقْبَلَتْ تَحْدُ الْأَرْضَ حَذًّا حَتَّى كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَاسْتَشْهَدَهَا ثَلَاثًا، فَشَهِدَتْ أَنَّهُ كَمَا قَالَ، ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَى مَنْبَتِهَا، فَرَجَعَ الْأَعْرَابِيُّ إِلَى قَوْمِهِ وَقَالَ: إِنْ يَتَّبِعُونِي أَتَيْنُكَ بِهِمْ، وَإِلَّا رَجَعْتُ إِلَيْكَ فَكُنْتُ مَعَكَ^۲؛ «ما در سفری به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که بادیه نشینی نزدیک شد. پس چون به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید به او فرمود: کجا می روی؟ گفت: به سوی خانواده ام، فرمود: آیا نمی خواهی که تو را به خیری دلالت کنم؟ گفت: آن چیست؟ فرمود: اینکه شهادت دهی جز الله خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده ای اوست، گفت: آیا شاهی بر چیزی که می گویی هست؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن درخت! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را فرا خواند، در حالی که بر لبه ی درّه بود، پس روی آورد در حالی که زمین را می شکافت، تا اینکه نزد او ایستاد، پس سه بار از آن خواست که شهادت دهد و هر بار شهادت داد (که جز الله خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده ای اوست)، سپس به جای خود بازگشت، پس بادیه نشین به سوی قوم خود روان شد و گفت: اگر از من پیروی کردند آنان را با خودم به نزد تو می آورم

۱. مسند أبي يعلى، ج ۴، ص ۲۳۶؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۵۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۲، ص ۱۰۰؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۳۹۳
 ۲. سنن الدارمي، ج ۱، ص ۱۶۶؛ أخبار مكة للفاكهي، ج ۳، ص ۳۹۶؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۳۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۲، ص ۴۳۱؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۱۴

وگرنه، خودم به نزدت می آیم و همراهت خواهم بود» و ابو سعید خدری روایت کرده است: «بَيْنَمَا رَاعٍ يَرْعَى غَنَمًا لَهُ إِذْ جَاءَ ذَنْبٌ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهُ الرَّاعِي، فَانْتَزَعَهَا مِنْهُ، فَأَفْعَى الذَّنْبُ عَلَى ذَنْبِهِ، قَالَ: أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ؟! تَنْزِعُ مِنِّي رِزْقًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا عَجَبًا! ذَنْبٌ يَكْلُمُنِي كَلَامَ الْإِنْسِ! فَقَالَ الذَّنْبُ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ؟ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ الْحَرَّتَيْنِ يُحَدِّثُ النَّاسَ عَنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَسَاقَ الرَّاعِي غَنَمَهُ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَرَزَّاهَا نَاحِيَةً، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَحَدَّثَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: صَدَقْتَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تَكْلُمَ السَّبَاعُ الْإِنْسِ»^۱: «هنگامی که چوپانی مشغول چراندن گوسفندانش بود، ناگاه گرگی به گلهی او زد و یکی از گوسفندانش را ربود. پس چوپان خود را به آن رساند و گوسفند را رهایی داد، پس گرگ بر دم خود نشست و گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟! چیزی که خداوند روزی ام کرده بود را از من گرفتی! چوپان (با بهت و حیرت) گفت: ای عجب! گرگی به زبان انسان با من سخن می گوید! پس گرگ گفت: آیا تو را به چیزی عجیب تر از این خبر ندهم؟ رسول خدا میان دو سنگستان مردم را از گذشته و آینده خبر می دهد! پس چوپان گوسفندان خود را حرکت داد تا اینکه به مدینه آمد و آن ها را در جایی گذاشت. سپس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را تعریف کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست می گویی. سپس فرمود: آگاه باشید که قیامت قیام نخواهد کرد تا آن گاه که جانوران با انسان سخن گویند» و روایاتی دیگر از این دست که به حدّ تواتر می رسند.

۸. استجاب دعاها

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مستجاب شدن دعاهاى او بوده؛ چنانکه به عنوان نمونه، عبد الله بن مسعود روایت کرده است: «إِنَّ قُرَيْشًا لَمَّا اسْتَعْصَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَبْطَوْا عَنِ الْإِسْلَامِ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبَعِ يُوسُفَ، فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيفَ، وَيَنْظُرُ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَبِصَلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، ثُمَّ دَعَا فَكَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ»^۲: «هنگامی که قریش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت نکرد و از قبول اسلام خودداری نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! من را بر ضدّ آنان یاری کن با سال هایی چون سال های قحطی یوسف،

۱. سیره ابن إسحاق، ص ۲۸۰؛ مسند أحمد، ج ۱۸، ص ۳۱۵؛ المنتخب من مسند عبد بن حمید، ص ۲۷۷؛ شرح مشکل الآثار للطحاوی، ج ۱۵، ص ۴۸۰؛ فنون العجائب لأبي سعيد النقاش، ص ۳۰؛ أمالي ابن بشران (الجزء الثاني)، ص ۱۱؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۴۲۷

۲. مسند ابن أبي شيبة، ج ۱، ص ۱۷۷؛ مسند أحمد، ج ۷، ص ۱۸۰؛ صحيح البخاري، ج ۲، ص ۲۶؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۵۵؛ سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۷۹؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۱۰، ص ۲۵۳؛ مسند أبي يعلى، ج ۹، ص ۷۸؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۲، ص ۳۲۵

پس قحطی آنان را فرا گرفت، تا حدی که همه چیز کمیاب شد و کار به جایی رسید که پوست و مردار و کثافات را خوردند و هر یک از آنان به آسمان نگاه می کرد، از شدت گرسنگی دود می دید، تا اینکه ابو سفیان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! تو به اطاعت خدا و صلهی رحم امر می کنی، در حالی که قومت هلاک شدند! پس برایشان دعا کن، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان دعا کرد و خداوند قحطی را برطرف فرمود» و انس بن مالک روایت کرده است: «أَصَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَحْطٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَبَيْنَا هُوَ يَخْطُبُ يَوْمَ جُمُعَةٍ، إِذْ قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَحَطَ الْمَطَرُ، وَاحْمَرَّتِ الشَّجَرُ، وَهَلَكَتِ الْبَهَائِمُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْقِيَنَا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدَيْهِ فِي السَّمَاءِ قِرْعَةً، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا وَضَعَ يَدَيْهِ حَتَّى تَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مَنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَمَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ، حَتَّى أَهَمَّ الشَّابَّ الْقَرِيبَ الدَّارِ الرُّجُوعَ إِلَى أَهْلِهِ مِنْ شِدَّةِ الْمَطَرِ، فَخَرَجْنَا نَحْوُضِ الْمَاءِ حَتَّى أَتَيْنَا مَنَازِلَنَا، فَمَطَرُنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنْ الْعَدِ، وَبَعْدَ الْعَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الْآخَرَى، قَالَ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ قَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَهَدَّمَتِ الْبُيُوتُ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَهَلَكَتِ الْمَوَاشِي، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَهُ عَنَّا! فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِسُرْعَةِ مَلَأَةِ ابْنِ آدَمَ، وَقَالَ بِيَدَيْهِ: اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا - مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا - فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ السَّحَابِ إِلَّا انْفَرَجَتْ، فَانْجَابَتْ عَنِ الْمَدِينَةِ انْجِيَابَ الثَّوْبِ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ، فَتَقَوَّرَ مَا فَوْقَ رَأْسِنَا مِنْهَا حَتَّى كَأَنَّا فِي إِكْلِيلٍ، يُمَطِّرُ مَا حَوْلَنَا، وَلَا نُمَطِّرُ بِالْمَدِينَةِ قَطْرَةً، يُرِيهِمُ اللَّهُ كَرَامَةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِجَابَةَ دَعْوَتِهِ»؛ «در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اهل مدینه دچار خشکسالی شدند، تا اینکه یک بار روز جمعه وقتی بر روی منبر خطبه می خواند، ناگاه مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! باران نایاب شده و درختان خشک شده و چهارپایان تلف شده است، پس از خداوند بخواه که ما را آب بدهد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو دستش را بالا برد، در حالی که در همه ی آسمان یک تکه ابر هم نمی دیدیم، پس سه بار فرمود: خدایا! ما را آب بده! پس به کسی که جانم در دست اوست سوگند که دستانش را پایین نیاورد مگر پس از اینکه ابرهایی مانند کوه ها روی آوردند و از منبر خود به زیر نیامد، مگر پس از اینکه دیدم باران از اطراف ریش او سرازیر است و از نماز جمعه فارغ نشدیم، مگر پس از اینکه جوانانی که خانه ی شان به مسجد نزدیک بود نمی دانستند چطور به خانه برسند از شدت باران! پس خود را از میان آب به خانه همام رساندیم، پس همه ی آن روز

۱. الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۱۷۶؛ مسند أحمد، ج ۲۱، ص ۲۵۸؛ صحيح البخاري، ج ۲، ص ۲۹؛ سنن أبي داود، ج ۱، ص ۳۰۴؛ سنن النسائي، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مسند أبي يعلى، ج ۷، ص ۲۸؛ صحيح ابن خزيمة، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۲، ص ۱۱۵؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۱۴۰

و فردای آن روز و روز دیگر تا جمعه‌ی بعد باران بارید، پس به خدا سوگند شش روز آفتاب را ندیدیم، تا اینکه جمعه‌ی بعد پیامبر مشغول خطبه بود که همان مرد یا مردی دیگر برخاست و گفت: ای رسول خدا! خانه‌ها ویران شد و راه‌ها بند آمد و جانوران از بین رفتند، پس از خدا بخواه که باران را از ما دور کند! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سرعت خسته شدن فرزند آدم تبسم نمود و سپس با دستانش اشاره کرد و دو یا سه بار فرمود: خدایا! در پیرامون ما و نه بر ما! پس با دستش به هیچ طرفی از آسمان اشاره نمی‌کرد مگر اینکه باز می‌شد، پس ابرها مانند جامه‌ای از مدینه بیرون رفتند و ما در آفتاب از مسجد بیرون رفتیم، پس ابرها از بالای سرمان به اطرافمان پراکنده شدند تا جایی که انگار حلقه‌ای دور ما بود، پیرامون ما باران می‌آمد ولی یک قطره در مدینه فرو نمی‌ریخت، تا خداوند کرامت پیامبرش و اجابت دعای او را به مردم نشان دهد» و روایات دیگری از این دست که قابل احصا نیست.

۹. اخبار غیبی

یکی دیگر از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اخبار غیبی او بوده که از حد احصا بیرون است؛ مانند خبر از خورده شدن پیمان‌نامه‌ی قریش توسط موریانه هنگامی که مسلمانان در محاصره بودند و خبر از کشته شدن سران قریش به دست مسلمانان و جایی از زمین که جسد هر یک از آنان بر آن خواهد افتاد و خبر از اسرار منافقان که کسی جز خودشان از آن خبر نداشت و خبر از توطئه‌ی عمیر بن وهب و صفوان بن أمیة و هر چیزی که در خلوت میانشان گذشته بود و خبر از خیانت حاطب بن ابی بلتعنة و نامه‌ی مخفیانه‌ی او برای قریش پیش از آنکه به دستشان برسد؛ چنانکه در سوره‌ی ممتحنة به آن اشاره شده است و خبر از فتح خیبر به دست علی در حالی که او هنوز در جنگ حضور نداشت و خبر از مسموم بودن گوسفندی که پیرزنی در خیبر هدیه کرده بود، با این سخن که «**إِنَّ عَصَا مِنْ أَعْصَائِهَا يُخْبِرُنِي أَنَّهَا مَسْمُومَةٌ**»^۱؛ «عضوی از اعضاء آن به من خبر می‌دهد که آن مسموم است» و خبر از شهادت زید، جعفر و ابن رواحه در جنگ مؤتة با جزئیات کامل پیش از اینکه خبر آن به مدینه برسد و خبر از مرگ نجاشی در روز مرگش و کشته شدن خسرو پرویز پیش از اینکه خبر آن به جزیره العرب برسد و خبر از اینکه نخستین رحلت کننده از اهل بیت او پس از او فاطمه خواهد بود و خبر از فتح ایران و روم توسط مسلمانان در زمانی که هیچ زمینه و امیدی برای آن وجود نداشت، تا حدی که منافقان به استهزاء گفتند: «يَعِدُنَا بِكُنُوزِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ وَمَا يَقْدِرُ أَحَدُنَا أَنْ يَخْرُجَ يَتَخَلَّى»^۲؛ «به ما وعده‌ی گنج‌های کسرا و قیصر را می‌دهد،

۱. مغازی الواقدي، ج ۲، ص ۶۷۸؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۲۰۰؛ سنن الدارمي، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن أبي داود، ج ۴، ص ۱۷۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۲، ص ۳۴؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۱۹۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۴، ص ۲۶۰.
 ۲. مغازی الواقدي، ج ۱، ص ۴۵۹؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۵؛ المحبر لابن حبيب البغدادي، ص ۴۶۸؛ أنساب الأشراف للبلاذري، ج ۱، ص ۲۷۶؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۲۳۸؛ الكافي للكليني، ج ۸، ص ۲۱۶؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۳، ص ۱۶۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۴۰۲.

در حالی که کسی از ما نمی‌تواند برای قضای حاجت برود» و خبر از فتح بیت المقدس که حدود پنج سال پس از مرگ او واقع شد و خبر از فتح مصر و سفارش عجیب او به ابو ذر با این مضمون که «إِذَا رَأَيْتَ رَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ فِيهَا فِي مَوْضِعٍ لَبَنَةٍ فَأَخْرِجْ مِنْهَا»؛ «هرگاه دو مرد را در آن دیدی که بر سر جای یک آجر با هم نزاع می‌کنند از آن خارج شو»، پس ابو ذر سال‌ها بعد در فتح مصر مشارکت کرد و در آن ساکن شد، تا اینکه روزی بر عبد الرحمن بن شرحبیل بن حسنة و برادرش ربیعة گذشت و دید که آن دو بر سر جای یک آجر با هم نزاع می‌کنند، پس سخن پیامبر را به یاد آورد و از مصر خارج شد و خبر از طاعون عمواس که شش سال پس از درگذشت او روی داد و خبر از احوال اویس قرنی در یمن هنگامی که کسی نامش را هم نشنیده بود و خبر از تبعید ابو ذر و درگذشت او در تنهایی و وصف رهگذرانی که بر او نماز می‌گزارند و خبر از پیدایش خوارج و معرفی سرکرده‌ی آنان و ذکر نشانه‌ای خاص در بدن او و خبر از خروج عایشه بر علی و بانگ سگ‌ها بر او در منطقه‌ای به نام حوآب و خبر از خروج زبیر بر علی در زمانی که از دوستان نزدیک او محسوب می‌شد و خبر از شهادت عمار به دست گروه باغی و اینکه آخرین بهره‌ی او از دنیا شیری آمیخته به آب است و خبر از جنگ‌های علی با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین و خبر از تعداد دقیق کسانی که از لشکر علی و لشکر خوارج کشته می‌شوند و خبر از شهادت علی با اصابت ضربتی بر سرش به نحوی که ریشش از خون سرش رنگین می‌شود و خبر از حکومت بنی امیه پس از او و معرفی برخی سران آنان با جزئیاتی شگفت‌آور و خبر از صلح حسن و معاویه و خبر از شهادت حسین در کربلا و خبر از آتش زدن کعبه و خبر از فاجعه‌ی حرّه و خبر از مشارکت جنّ و انس در قتل عمرو بن حمق خزاعی و خبر از ظهور حجاج بن یوسف ثقفی و خبر از یورش مغولان و اخباری دیگر که همگی واقع شده است؛ افزون بر اخباری غیبی که در قرآن آمده است و خود شرحی جدا می‌طلبید.

۱۰. معجزات دیگر

افزون بر همه‌ی این‌ها، معجزات بزرگ دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده شده؛ چنانکه به عنوان نمونه، روایت شده است: «خَرَجَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى الشَّامِ وَخَرَجَ مَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَشْيَاخُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا أَشْرَفُوا عَلَى الرَّاهِبِ هَبَطُوا فَحَلُّوا رِحَالَهُمْ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ الرَّاهِبُ، وَكَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ يَمُرُّونَ بِهِ فَلَا يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِمْ، قَالَ: فَهُمْ يَحْلُونَ رِحَالَهُمْ فَجَعَلَ يَتَخَلَّلُهُمْ حَتَّى جَاءَ فَأَخَذَ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: هَذَا سَيِّدُ الْعَالَمِينَ، هَذَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، هَذَا يَبْعَثُهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، فَقَالَ لَهُ أَشْيَاخُ مِنْ قُرَيْشٍ: مَا عِلْمُكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ حِينَ أَشْرَفْتُمْ مِنَ الْعَقْبَةِ لَمْ يَبْقَ شَجَرٌ وَلَا حَجَرٌ إِلَّا خَرَّ سَاجِدًا وَلَا يَسْجُدُ إِلَّا لِنَبِيِّ

۱. مسند أحمد، ج ۳۵، ص ۴۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷۰؛ تاریخ المدینة لابن شبة، ج ۳، ص ۱۱۷؛ شرح مشکل الآثار للطحاوی، ج ۶، ص ۱۳۶؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۳۲۱

وَإِنِّي لَأَعْرِفُهُ بِخَاتَمِ النَّبُوءَةِ بِأَسْفَلِ مِنْ غُضْرُوفٍ كَيْفِيهِ»^۱ «ابو طالب به شام رفت، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخی شیوخ قریش با او بودند، پس چون به دیر راهبی رسیدند منزل کردند و بارهای خود را گشودند، پس راهب به سوی آنان بیرون آمد، در حالی که قبلاً هرگاه بر او می‌گذشتند به سویشان بیرون نمی‌آمد و به آنان اعتنایی نمی‌کرد، پس از میان آنان گذشت تا اینکه دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و گفت: این سید جهانیان است، این فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، این کسی است که خداوند به عنوان رحمتی برای جهانیان می‌فرستد، پس شیوخ قریش گفتند: تو از کجا می‌دانی؟ گفت: هنگامی که از گردنه گذشتید، هیچ درختی یا سنگی نماند مگر اینکه سجده کرد، در حالی که جز برای پیامبران سجده نمی‌کنند و من او را با مهر نبوت که پایین غضروف یکی از دو کتف اوست می‌شناسم» و بسیاری از صحابه مانند ابی بن کعب، انس بن مالک، جابر بن عبد الله، سهل بن سعد، ابن عباس، ابن عمر، ابو سعید خدری، عائشة و أم سلمة روایت کرده‌اند: **«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُومُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى تَحْلَةٍ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، أَوْ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا نَجْعَلُ لَكَ مَنْبَرًا؟ قَالَ: إِنْ شِئْتُمْ، فَجَعَلُوا لَهُ مَنْبَرًا، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ دُفِعَ إِلَى الْمَنْبَرِ، فَصَاحَتِ التَّحْلَةُ صِيَاحَ الصَّبِيِّ حَتَّى كَادَتْ أَنْ تَنْشَقَّ، ثُمَّ نَزَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَمَّهَا حَتَّى سَكَتَتْ، وَرَجَعَ إِلَى الْمَنْبَرِ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَّى إِلَيْهَا»^۲** «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزهای جمعه به نخلی تکیه می‌کرد، تا اینکه زنی یا مردی از انصار گفت: ای رسول خدا! آیا برای منبری نسازیم؟ فرمود: اگر می‌خواهید، پس برای او منبری ساختند، پس چون روز جمعه رسید (از کنار نخل گذشت و) به منبر رفت، پس شیونی مانند شیون کودک از نخل برخاست، به نحوی که نزدیک بود در هم بشکند، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منبر پایین آمد و آن را در آغوش گرفت تا اینکه آرام شد و سپس به منبر بازگشت و پس از آن هرگاه نماز می‌گزارد به سوی نخل نماز می‌گزارد» و ابو هریره روایت کرده است: **«كُنَّا نُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ وَكَانَ يُصَلِّي فَإِذَا سَجَدَ وَثَبَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَى ظَهْرِهِ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا وَضَعًا رَفِيقًا، فَإِذَا عَادَ عَادَا، فَلَمَّا صَلَّى جَعَلَ وَاحِدًا هَهُنَا وَوَاحِدًا هَهُنَا، فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا أَذْهَبُ بِهِمَا إِلَى أُمِّهِمَا؟ فَبَرَقَتْ بَرْقَةً فَقَالَ: الْحَقَّ بِأُمُكُمَا، فَمَا زَالَا يَمْشِيَانِ فِي صُورَيْهَا حَتَّى دَخَلَا»^۳**

۱. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶، ص ۳۱۷؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۶۷۲؛ دلائل النبوة لأبی نعیم الأصبهانی، ص ۱۷۰؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۲، ص ۲۴
۲. مسند الشافعی، ص ۶۵؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۲؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶، ص ۳۱۹؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۹۹؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۷۹؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۳، ص ۱۴۰؛ شرح مشکل الآثار للطحاوی، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ دلائل النبوة لأبی نعیم الأصبهانی، ص ۴۰۲؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۶۶

۳. الطبقات الكبرى لابن سعد (متمم الصحابة، الطبقة الخامسة)، ج ۱، ص ۳۸۱؛ فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۷۸۵؛ أحادیث منتخبة من کتاب أمارات النبوة للجوزجانی، ص ۴۰۰؛ الجزء الأول من أمالي أبي إسحاق، ص ۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۳، ص ۱۸۳؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۷۶

«ما به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشاء را می گزاردیم، پس هرگاه به سجده می رفت حسن و حسین به پشت او می پریدند، پس چون سرش را بر می داشت آن دو را به آرامی می گرفت و بر زمین می گذاشت، پس هر بار که دوباره به سجده می رفت همین کار را می کردند، پس چون از نماز فارغ شد هر کدام را در یک طرف خود قرار داد، پس من پیش رفتم و گفتم: ای رسول خدا! آیا آن دو را به نزد مادرشان نبرم؟ در این هنگام ناگهان نوری نمایان شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو فرمود: به نزد مادرتان بروید، پس در روشنایی آن نور روان شدند تا به خانه ی خود درآمدند» و روایت شده است: «إِنَّ عَكَاشَةَ بْنَ مَخْصَنٍ انْقَطَعَ سَيْفُهُ فِي يَوْمٍ بَدْرٍ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَذَلًا مِنْ شَجَرَةٍ، فَعَادَ فِي يَدِهِ سَيْفًا صَارِمًا صَافِي الْحَدِيدَةِ شَدِيدَ الْمُتَنِ»^۱؛ «شمشیر عکاشه بن محسن در میانه ی جنگ بدر شکست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریشه ی درختی را به او داد، پس در دست او به شمشیری بزان با آهنی خالص و محکم تبدیل شد» و ابن عباس روایت کرده است: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَطَافَ عَلَيْهَا وَخَوَّلَ الْبَيْتِ أَصْنَامَ مَشْدُودَةَ بِالرِّصَاصِ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُشِيرُ بِقُضَيْبٍ فِي يَدِهِ إِلَى الْأَصْنَامِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ فَمَا أَشَارَ إِلَى صَنَمٍ مِنْهَا فِي وَجْهِهِ إِلَّا وَقَعَ لِقْفَاهُ، وَلَا أَشَارَ إِلَى قِفَاهُ إِلَّا وَقَعَ لَوَجْهِهِ، حَتَّى مَا بَقِيَ مِنْهَا صَنَمٌ إِلَّا وَقَعَ»^۲؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه سوار بر شتر خود به مسجد الحرام داخل شد و دور کعبه طواف کرد، در حالی که پیرامون کعبه بت هایی بودند که با گچ محکم شده بودند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عصای خود به سوی بت ها اشاره می کرد و می فرمود: <حق آمد و باطل نابود شد، بی گمان باطل نابودشدنی است>، پس به روی هیچ بتی اشاره نمی کرد مگر اینکه به پشت می افتاد و به پشت هیچ بتی اشاره نمی کرد مگر اینکه به روی می افتاد، تا اینکه هیچ بتی باقی نماند مگر اینکه افتاد» و معرض بن معیقیب یمامی روایت کرده است: «حَبَّجْتُ حَجَّةَ الْوُدَاعِ فَدَخَلْتُ دَارًا بِمَكَّةَ، فَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَجْهُهُ مِثْلُ دَائِرَةِ الْقَمَرِ، وَسَمِعْتُ مِنْهُ عَجَبًا: جَاءَهُ رَجُلٌ بِغُلَامٍ يَوْمَ وُلِدَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا غُلَامُ! مَنْ أَنَا؟ قَالَ: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ! قَالَ: صَدَقْتَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ، ثُمَّ إِنَّ الْغُلَامَ لَمْ يَتَكَلَّمْ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى شَبَّ، قَالَ: قَالَ أَبِي: فَكُنَّا نُسَمِّيهِ: مُبَارَكَ الْيَمَامَةِ»^۳؛ «در حجة الوداع حاضر بودم، پس در مکه به خانه ای داخل شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آن دیدم که رویش مانند قرص ماه بود و از او چیز عجیبی شنیدم. مردی نوزاد پسری که همان روز متولد شده بود را به نزد او آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. جامع معمر بن راشد، ج ۱۱، ص ۲۷۹؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۱۸۸؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۴، ص ۲۳۷؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص ۲۳۲
 ۲. مغازی الواقدي، ج ۲، ص ۸۳۲؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۷
 ۳. معجم الصحابة لابن قانع، ج ۳، ص ۱۳۴؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۵، ص ۲۶۵۰؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۵۹

به او فرمود: ای پسر! من کیستم؟ گفت: تو رسول خدا هستی! فرمود: راست گفتی، خداوند به تو برکت دهد. سپس آن کودک دیگر سخنی نگفت تا اینکه بزرگ شد. راوی می گوید: پدرم گفت: ما آن کودک را (که اهل یمامه بود) مبارک یمامه می نامیدیم» و عبد الرحمن بن مُعَاذِ تِیمِی روایت کرده است: «حَطَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ بِمِنَى، فَقُتِحَتْ أَسْمَاعُنَا، حَتَّى إِنْ كُنَّا لَنَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَنَحْنُ فِي مَنَازِلِنَا»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه خواند در حالی که در منا بودیم، پس گوش هامان گشوده شد، تا حدی که سخنانش را می شنیدیم در حالی که در منازل خود بودیم» و روایات دیگری از این دست که ذکر آن ها به درازا می انجامد.

از اینجا دانسته می شود که معجزات پیامبر خاتم، چه از حیث کمی و چه از حیث کیفی، کمتر از معجزات پیامبران گذشته نبوده است، اگر بیشتر نبوده باشد؛ جز آنکه مسلمانان -از آغاز تا کنون- چنان مشغول و مبهوت معجزه ی جاودان او قرآن کریم بوده اند که توجه کمتری به سایر معجزات او داشته اند و این برخی جاهلان را به این توهم دچار کرده که او معجزه ای جز قرآن کریم نداشته است.



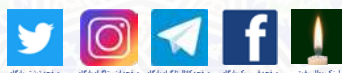
پایگاه اطلاع رسانی دفتر معصومین هاشمی خراسانی
مجلس خبرگان رهبری



۱. الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۵؛ سنن أبي داود، ج ۲، ص ۱۹۸؛ المعرفة والتاريخ ليعقوب بن سفيان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني، ص ۴۴۱؛ حجة الوداع لابن حزم، ص ۱۹۳

www.alkhorasani.com

پایگاه اطلاع رسانی دفتر معصومین هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى



* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.